بسم الله الرحمن الرحیم

[اشکال سوم مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم 2](#_Toc83240010)

[تفسیر اول 3](#_Toc83240011)

[تفسیر دوم 3](#_Toc83240012)

[تفسیر سوم 4](#_Toc83240013)

[بررسی اشکال سوم مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم با لحاظ تفاسیر سه­گانه 5](#_Toc83240014)

[بررسی اشکال اول مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم 6](#_Toc83240015)

[پاسخ اول 6](#_Toc83240016)

[مناقشه در پاسخ اول 7](#_Toc83240017)

[پاسخ به مناقشه 7](#_Toc83240018)

[پاسخ دوم 8](#_Toc83240019)

[پاسخ سوم 8](#_Toc83240020)

[بررسی اشکال دوم مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم 9](#_Toc83240021)

[پاسخ اول 9](#_Toc83240022)

[پاسخ دوم 9](#_Toc83240023)

[مناقشه در پاسخ دوم 10](#_Toc83240024)

[تسجیل اشکال دوم مرحوم شیخ 10](#_Toc83240025)

[مناقشه در تسجیل اشکال دوم 10](#_Toc83240026)

**مقدمه**

بحث ما در شرایط متعاقدین و شرطیّت بلوغ بود. از آنجا که مقتضای اطلاقات و عمومات این است که بلوغ شرطیت ندارد، لذا مشهور که قائل به اعتبار بلوغ متعاقدین در معاملات هستند، برای شرطیّت بلوغ به وجوهی استدلال کردند. دلیل سوم تمسّک به روایات بود. مجموع روایاتی که برای شرطیت بلوغ به آنها تمسّک می­شود در چهار طایفه قرار دارند.

طایفه سوم روایاتی هستند که با قطع نظر از آیه شریفه، حکم تصرفات صبی را بیان می­کنند و مضمون­شان رفع قلم از صبیّ است. تقريب استدلال به این روايات اين است که معنای رفع قلم از صبی اين است که افعال صبیّ کالعدم است و اثری بر آنها بار نمی­شود. بنابراین روایات طایفه سوم دلالت دارند بر اینکه معامله صبیّ باطل است و اثری بر آن مترتب نمی­شود[[1]](#footnote-1). مرحوم شیخ انصاری نسبت به دلالت روایات طایفه سوم سه اشکال مطرح می­کند[[2]](#footnote-2).

## اشکال سوم مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم

سلّمنا که هم احکام تکلیفی و هم احکام وضعی از صبی برداشته شده و اختصاص به بالغین دارد، اما نهایتش این است که فعل صبی موضوعِ حکم تکلیفی یا وضعی برای خودش نمی­شود. ولی مانعی ندارد که فعل صبی موضوعِ حکم تکلیفی یا وضعی برای دیگران باشد. لذا می­توان گفت که معاملات صبی می­تواند برای دیگران موضوع حکم تکلیفی یا وضعی باشد.

عبارت شیخ انصاری در بیان اشکال سوم به این نحو است: «لو سلّمنا اختصاص الأحكام حتّى الوضعية بالبالغين، لكن لا مانع من كون فعل غير البالغ موضوعاً للأحكام المجعولة في حقّ البالغين، فيكون الفاعل كسائر غير البالغين خارجاً عن ذلك الحكم إلى وقت البلوغ»[[3]](#footnote-3). در مورد اینکه مقصود شیخ انصاری از این عبارات چیست، برداشت­های مختلفی مطرح شد، در ادامه به سه تفسیر از عبارت مرحوم شیخ اشاره می­کنیم؛

### تفسیر اول

برخی تصریح کردند که توضیح کلام مرحوم شیخ این است که؛ فعل صبیّ موجب ترتیب اثر برای خود صبی نیست ولی مورد ترتیب اثر برای بالغین می­شود. یعنی در صورتی که صبی با یک فرد بالغ بیع کند، بعد از انجام معامله آن شخص مالک شده و وجوب وفا شاملش می­شود، ولی صبی فعلا مالک نمی­شود و وجوب وفا ندارد، بله این ملکیت و وجوب وفا بعد از بلوغ شامل او می­شود[[4]](#footnote-4).

سید یزدی نیز از عبارت شیخ انصاری همین برداشت را می­کند، لذا نسبت به این معنا اشکال کردند: وقتی شما در اشکال سوم پذیرفتید که همه احکام (اعم از وضعی یا تکلیفی) اختصاص به بالغین دارد، دیگر معنا ندارد بفرماييد که فعل صبی در ملکیّت و وجوب وفاء برای خودش مؤثر نیست ولی همین فعل صبی در ملکیت و نقل انتقال برای بالغین مؤثر هست ، چون ملکیت از امور نسبی نیست، که معامله واحد نسبت به یک طرف اثر بگذارد و ملکیت ایجاد کند، اما نسبت به طرف دیگر ملکیت ایجاد نکند اگربخاطر معامله ملکیتی حاصل شود برای هر دو طرف حاصل می شود و اگر حاصل نشود ، برای هیچ طرفی حاصل نمی شود ، فرض وسط وجود ندارد که ملکیت برای یک طرف حاصل شود ولی برای طرف آخر حاصل نشود[[5]](#footnote-5).

### تفسیر دوم

تفسیر دوم در کلمات محقق اصفهانی مطرح شده است، ایشان می­فرماید تفسیر اول نمی­تواند مراد مرحوم شیخ باشد، بلکه همان طور که (طبق مبنای شیخ انصاری[[6]](#footnote-6)) در بیع فضولی قبل از اجازه­ی مالک، ملکیّت و وجوب وفا برای بایعِ فضولی و مالک ثابت نیست ولی وجوب وفا برای مشتری (أصیل) ثابت است و او نمی­تواند این معامله را (تا زمانی که لحوق اجازه ممکن است) نقض کند، در محل بحث هم ملکیّت و وجوب وفا نسبت به صبیّ ثابت نیست، لکن طرف مقابل که بالغ است وجوب وفا دارد[[7]](#footnote-7).

در واقع شیخ انصاری در مورد ملکیّت (حکم وضعی) بین صبیّ و بالغ تفکیک نکرده است، بلکه فقط حکمِ تکلیفیِ وجوب وفا را تفکیک می­کند، به این نحو که بالغ وجوب وفا دارد ولی صبیّ تا قبل از بلوغ وجوب وفا ندارد.

### تفسیر سوم

تفسیر سوم در کلمات مرحوم آقای خویی[[8]](#footnote-8) و مرحوم آقای تبریزی[[9]](#footnote-9) مطرح شده است. مراد مرحوم شیخ بر اساس تفسیر سوم این است؛ اگر پذیرفتیم که بر اساس حدیث رفع جمیع احکام تکلیفی و وضعی از صبیّ رفع می­شود، نهایتش این است که حدیث رفع دلالت می­کند بر اینکه اگر صبیّ اصیل و أحد طرفی العقد باشد معامله­اش اثر تکلیفی و وضعی ندارد. اما در مواردی که صبیّ وکیل أحد الطرفین در انجام معامله باشد و فعلش وکالتی باشد، فعلش می­تواند موضوع اثر (تکلیفی و وضعی) برای بالغین باشد.

اصل این مطلب در تعلیقه مرحوم آخوند بر مکاسب آمده است، ایشان می­فرماید: اولاً حدیث رفع تنها مؤاخذه و عقوبت را برمی دارد و دلالت بر رفع حکم نمی کند. لکن اگر گفتیم که حدیث رفع قلم از صبی دلالت بر رفع حکم می کند آنچه که از حدیث استفاده می شود این است که : قلم حکم مطلقا از صبی برداشته شده است وضعاً أو تکلیفاً ، ولی رفع قلم از صبی وضعاً و تکلیفاً مقتضی این نیست که قلم از غیر صبی هم به سبب فعل صبی برداشته بشود در مواردی که فعل صبی به إذن غیر و بالغین باشد. پس حدیث رفع قلم دلالت می کند فعل صبی بما اینکه فعل صبی است اثر ندارد نه وضعاً و نه تکلیفاً ، نه اينکه فعل صبی بما اینکه مضاف به غیر است و به غیر استناد داده میشود ـ که در موارد وکالت از اين قبيل است ـ هم بی اثر است و حکمی ندارد .[[10]](#footnote-10).

## بررسی اشکال سوم مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم با لحاظ تفاسیر سه­گانه

بعد از بیان تفاسیر سه­گانه باید اشکال سوم را از دو جهت بررسی کنیم؛

* جهت اول: آیا این تفاسیر با ظاهر عبارات مرحوم شیخ سازگاری دارند؟
* جهت دوم: آیا بنابر این تفاسیر، اشکال سوم شیخ انصاری به حدیث رفع قلم وارد است؟

تفسیر اول اگرچه مطابق با ظاهر کلام مرحوم شیخ است، لکن بنابر این تفسیر اشکال سوم شیخ انصاری به حدیث رفع قلم وارد نیست و اشکال سید یزدی بر ایشان صحیح است.

تفسیر دوم با ظاهر عبارت شیخ انصاری سازگار نیست، چون ظاهر عبارت شیخ این است که فعل صبیّ به نحو مطلق می­تواند موضوع باشد برای احکام بالغین، چه حکم تکلیفی و چه حکم وضعی. در صورتی که بپذیریم مراد مرحوم شیخ از اشکال سوم همین تفسیر دوم است، باز هم اشکال سوم تمام نیست، چون اصل مبنای آن اشکال دارد.

توضیح بیشتر؛ همان طور که تفکیک از ناحیه حکم وضعی (ملکیّت) قابل التزام نیست، تفکیک در ناحیه حکم تکلیفی (وجوب وفا) هم قابل التزام نیست. چون آنچه موضوع حکم تکلیفی و وضعی درمعاملات قرار گرفته، عقد می­باشد، « عقد » عنوان برای اعتبار متقوم به طرفین است و الا بر انشاء یک طرفه عنوان عقد صدق نمی کند (بلکه عنوان منطبق بر آن ایقاع است) ، عقدی موضوع ادله وجوب وفاء است که مستند به مالکين باشد واز اهل صادر شده باشد يعنی عنوان عقد در جایی موجب ترتّب حکم می شود که شرایط تحقق عقد در هر دو طرف وجود داشته باشد، و اگر أحد الطرفین واجد شرایط نباشد، عقد مؤثر محقق نمی­شود تا نسبت به طرفی که واجد شرایط است اثر تکلیفی یا وضعی داشته باشد بنابراین در محل بحث که یک طرف معامله بالغ است و طرف آخر صبی است و یا درموردی که یک طرف فضولی است و طرف آخر اصیل در معامله است ، در این موارد عقدی که متقوم به طرفین است از اهل عقد صادر نشده است (مستنداً الی المالکين محقق نشده است )تا اینکه دلیل وجوب وفاء مورد پيدا کند .

تفسیر سوم هم با ظاهر کلام مرحوم شیخ مطابقت ندارد، چون عبارت ایشان مطلق است و شامل صورتی که صبی أحد طرفی العقد باشد و برای خودش معامله کند هم می­شود. لکن در صورتی که بپذیریم مراد مرحوم شیخ از اشکال سوم همین تفسیر است، اشکال سوم ایشان به استدلال به حدیث رفع قلم تمام خواهد بود.

\* بنابراین اشکال سوم مرحوم شیخ به استدلال به حدیث رفع قلم بنابر تفسیر سوم تمام است، اگرچه این تفسیر مانند تفسیر دوم خلاف ظاهر کلام مرحوم شیخ است. تفسیر اول اگرچه مطابق با ظاهر کلام ایشان است، لکن فی­نفسه تمام نیست ، وتفسير دوم هم خلاف ظاهر کلام مرحوم شيخ است وهم في نفسه تمام نيست .

## بررسی اشکال اول مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم

مرحوم شیخ در اشکال اول فرموده بود: تمامیت استدلال متوقف بر این است که مراد از قلمِ مرفوع از صبی، قلم جعل و قلم حکم باشد، در حالی که ظاهر از روایت قلم مؤاخذه است. برخی بزرگان اشکال اول مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم را تمام ندانستند و به آن پاسخ دادند:

### پاسخ اول

مرحوم خویی در پاسخ به اشکال اول فرمودند[[11]](#footnote-11): مرفوع در حدیث رفع نمی­تواند مؤاخذه باشد، چون عقوبت و مؤاخذه از امور جعلیّ نیست تا شرعاً قابل رفع باشد. بله، امور غیر جعلیّ مثل مؤاخذه را می­توان از طریق رفع منشأ انتزاع رفع کرد. به این نحو که حکم تکلیفی رفع شود و به تبع آن مؤاخذه و آثار آن حکم تکلیفی نیز برداشته می­شود.

#### مناقشه در پاسخ اول

نسبت به پاسخ اول مناقشه شده است. در مصباح المنهاج[[12]](#footnote-12) به نقل از نهج الفقاهة[[13]](#footnote-13) فرمودند: قلم اختصاص به مجعولات شرعی ندارد، بلکه عنوان قلم در مورد امور غیر مجعول نیز کاربرد دارد. مشهور در نصوص فقهاء این است که حسنات و سیئات برای مکلفین نوشته می­شوند، با اینکه سیئه و حسنه امر جعلی نیستند، بلکه در روایت ابن سنان نیز همین مطلب آمده است: «کُتبت له الحسنات و کُتبت علیه السیئات»[[14]](#footnote-14).

#### پاسخ به مناقشه

اینکه در روایاتی مثل روایت ابن سنان از تعابیری مانند «کُتبت» استفاده شد، نشان می دهد برداشتن سيئات با عنوان قلم تناسب دارد. لکن اين استعمالات دلالت ندارند بر اینکه قلم بنفسه به امر تکوینی و غیر جعلی تعلّق می­گیرد ، بلکه ممکن است اطلاق کتابت در اين موارد به لحاظ منشأ سيئات (احکام الزاميه) باشد . وقتی عنوان رفع در کلام شارع و قانون­گذار به کار می­رود به معنای رفعِ به لحاظ عالم جعل است و اختصاص به مجعولات دارد. بنابراین با توجه به روایت ابن سنان قبول داریم که عنوان قلم می­تواند در امور غیر جعلیّ به کار برود، لکن این مطلب شاهد نمی­شود بر اینکه مؤاخذه و عقوبت بنفسه قابل رفع هستند. بله، عقوبت و مؤاخذه از طریق منشأ انتزاع قابل رفع هستند.

\* بنابراین پاسخ مرحوم خویی تمام است و اشکال اول مرحوم شیخ به حدیث رفع القلم تمام نیست.

### پاسخ دوم

مرحوم تبریزی در پاسخ از اشکال اول فرمودند[[15]](#footnote-15): مقصود از قلم در این روایت خصوص مؤاخذه نیست، بلکه مقصود از قلم در این روایت، قلمِ جعل و حکم است. چون در این روایت قلم از سه گروه (صبیّ، مجنون، نائم) برداشته شد. ظاهر روایت این است که مرفوعِ در این سه گروه از یک سنخ است. از آنجا که مرفوعِ از مجنون و نائم حکم است نه مؤاخذه (چون نسبت به مجنون و نائم جعل حکم ممکن نیست)، مرفوعِ از صبیّ هم حکم خواهد بود. در نتیجه احکام مجعول در شریعت (أعمّ از تکلیفی و وضعی) اختصاص به بالغین دارد و شامل صبیّ نمی­شود.

### پاسخ سوم

پاسخ دیگری که به اشکال اول مرحوم شیخ می­توان داد این است که؛ حتی با قطع نظر از دو فقره دیگر (مجنون و نائم)، می­توان گفت عنوان قلم فی­حدّنفسه ظاهر در قلم جعل و حکم است. چون کتابت اصلی مربوط به احکامی است که در مورد مکلفین وجود دارد، اعم از احکام تکلیفی و وضعی. اینکه گفته شود خصوص مؤاخذه برداشته شده وجهی ندارد، ولو مؤاخذه قابلیّت رفع را داشته باشد.

بله، در برخی موارد حذف متعلّق باعث می­شود کلام ظهور پیدا کند در نفی یا اثبات اثرِ ظاهر. این قاعده برای جایی است که تمام الآثار مورد نظر نباشد و یک اثر خاص برجسته باشد یا اینکه اثرِ ظاهر منحصر در یک امر باشد و بقیه آثار مناسبت نداشته باشند. اما در محل بحث عنوان رفع قلم ممکن است به لحاظ رفع مؤاخذه باشد و ممکن است به لحاظ رفع تکالیف باشد. با وجود اینکه رفع التکلیف أوضح و أنسب به رفع است دیگر نمی­توان گفت: چون خصوص مؤاخذه اثرِ ظاهر است، خصوص مؤاخذه رفع می­شود و حدیث را بر آن حمل کنیم.

## بررسی اشکال دوم مرحوم شیخ به حدیث رفع قلم

مرحوم شیخ در اشکال دوم فرموده بود: سلّمنا که مقصود از قلم، قلم جعل و حکم باشد نهایتش این است که احکام تکلیفی از صبی برداشته شد، اما احکام وضعی اختصاص به بالغین ندارد و شامل صبی هم می­شود. یعنی بعد از معامله ملکیّت ایجاد می­شود، ولی وجوب وفا بعد از بلوغ می­آید. دلیل شیخ انصاری این بود که مشهور در ألسنه این است که احکام وضعی مختص به بالغین نیست و شامل صبیّ می­شود.

### پاسخ اول

پاسخ اول یک پاسخ حلّی است، به این بیان که؛ اگر مقصود از قلم را قلمِ جعل گرفتیم، همان طور که شامل احکام تکلیفی می­شود شامل احکام وضعی نیز می­شود. بله، از آنجا که ماده «رفع» در حدیث به کار رفته است، آن حکم وضعی­ای برداشته می­شود که نوعی ثقل و ضیق دارد. چون «رفع» برداشتن چیزی است که نوعی ثقل داشته باشد. به عنوان مثال در باب خمس که وجوب تکلیفی آن بر صبیّ ثابت نیست، برخی گفتند که خمس فقط یک حکم تکلیفی نیست، بلکه مشتمل بر حکم وضعی نیز می­باشد، لذا حصول ملکیّتِ یک­پنجم فائده برای صاحبان خمس که حکم وضعی است برای اموال صبیّ ثابت می­شود و بعد از بلوغ باید پرداخت کند. اما برخی مثل مرحوم خویی فرمودند: زکات و خمس ولو مشتمل بر وضع هم باشند، حدیث رفع قلم حکم وضعی را مانند حکم تکلیفی از صبیّ برمی­دارد، چون این حکم وضعی مشتمل بر ثقل و تضییق بر صبیّ است.

### پاسخ دوم

مرحوم خویی نسبت به اشکال دوم پاسخ نقضی می­کنند، ایشان می­فرماید[[16]](#footnote-16): این اشکال مرحوم شیخ با مبنای ایشان سازگار نیست، چون مرحوم شیخ احکام وضعی را منتزع از احکام تکلیفی می­داند. اگر حدیث رفع حکم تکلیفی را بردارد دیگر حکم وضعی مجالی نخواهد داشت.

#### مناقشه در پاسخ دوم

ممکن است نسبت به این کلام مرحوم خویی اشکال شود: اگرچه مرحوم شیخ حکم وضعی را تابع حکم تکلیفی می­داند، ولی حکم تکلیفی­ای که منشأ انتزاع برای حکم وضعی است به حسب موارد مختلف است. در جایی که مکلف بالغ باشد، وجوب تکلیفی به اداء خمس یا وفای به عقد مستلزم حصول ملکیت برای اصحاب خمس است. ولی در جایی که حکم تکلیفی متوجه صبیّ باشد، اگرچه با حدیث رفع این حکم تکلیفی از او برداشته می­شود، ولی این وجوب تکلیفی بر ولیّ ثابت است و یا به نحو تعلیقی قبل از بلوغ بر خود صبیّ ثابت می­شود، از وجوب تکلیفیِ بر ولیّ یا وجوب تعلیقیِ بر صبیّ می­توان حکم وضعی (ملکیّت اصحاب خمس یا ملکیّت مشتری) را انتزاع کرد.

بله، مبنای مرحوم شیخ را قبول نداریم، ولی ایشان می­تواند بر اساس مبنای خود وجود حکم وضعی برای فعل صبی در فرض انتفاء حکم تکليفی را با يکی از اين دو بيان توجيه کند.

 هرچند که در نهایت هیچ از این دو بیان تمام نیست و وجه عدم تمامیت این دو بیان هم در بحثهای مقدماتی که مربوط به ملک بود ، مطرح شد در آنجا بیان شد که : ملکیت امر اعتباری است و امر انتزاعی نیست. یکی از ادله ای که مرحوم اصفهانی برای نفی انتزاعیت ملکیت آورده اند این است که فرموده اند : در بعضی از موارد حکم وضعی هست ولی حکم تکلیفی نیست. بعضی در مقام توجیه گفته اند که در اینجا حکم تکليفی تعلیقی وجود دارد ولی جواب این توجیه اینست که : آنچه که مورد احتیاج و مدعا است ، حکم وضعی فعلی است و آنچه را که شما بعنوان منشأ انتزاع درست کردید حکم تکلیفیِ تعلیقی است و حکم تکلیفیِ تعلیقی نهایتا می تواند حکم وضعیِ تعلیقی درست کند نه اينکه منشأ انتزاع حکم وضعیِ فعلی باشد .

اشکال بیان و توجیه اول هم این است که : شرط انتزاع چيزی از چيز ديگر این است که منشأ انتزاع و مورد انتزاع ، اتحاد موردی داشته باشند و امر واحدی باشند ولی اگر از جهت موردی اختلاف داشته باشند انتزاع ممکن نيست . بنابراین اگر بخواهید حکم وضعی را در مورد صبی انتزاع کنید ، آن حکم تکلیفی ای می تواند منشأ انتزاع ملکیت صبی به عنوان حکم وضعی شود که در مورد خود صبی وجود داشته باشد و الا حکم تکلیفی ای که متوجه ولی است حکم تکلیفیِ موردٍی است غير ازمورد حکم وضعی و اینچنین حکمِ تکلیفی ای نمی تواند موجب انتزاع حکم وضعیِ ملکیت در مورد صبی باشد.

با اين توضيح اگر چه هر دو بيان وهر دو توجيه محل اشکال بوده و در نهایت قابل قبول نيستند ولی مرحوم شیخ می تواند با استفاده از این دو بیان مشکل خودش را حل کند و اینگونه نیست که آنچه را که مرحوم شیخ در اشکال دوم فرموده است با مبانی خودشان منافات داشته باشد.

 .

### تسجیل اشکال دوم مرحوم شیخ

برای دفاع و تسجیل اشکال دوم مرحوم شیخ به حدیث رفع گفته شده است: احکام وضعی شامل صبیّ می­شود و اختصاص به بالغین ندارد، در غیر این صورت مورد نقض­های متعددی قرار می­گیرد، مانند: جنابت صبیّ بعد از جماع، ضمان صبیّ در فرض اتلاف مال غیر، نجاست آب قلیل در صورتی که دست صبیّ نجس باشد و با آن ملاقات کند و .... .

#### مناقشه در تسجیل اشکال دوم

آیا این تسجیل تمام است یا نه، جواب­های متعددی داده شد.

1. . کتاب المکاسب، ج3، ص276. [↑](#footnote-ref-1)
2. . کتاب المکاسب، ج3، ص278. [↑](#footnote-ref-2)
3. . کتاب المکاسب، ج3، ص278. [↑](#footnote-ref-3)
4. . هدى الطالب في شرح المكاسب، ج‌4، ص23، تعلیقه 3. [↑](#footnote-ref-4)
5. . حاشية المكاسب (لليزدي)، ج‌1، ص114: إذا قلنا باختصاص الأحكام بالبالغين فلا بدّ أن يكون عقد الصّبي مؤثرا في التمليك إذ السّببيّة حكم وضعي و المفروض عدمه في الصّبي و كونه مؤثّرا بالنّسبة إلى البالغين دون الصّبي ممّا لا يمكن في المقام إذ المفروض أنه لو بلغ يصير مكلّفا بالعمل به و مع ذلك كيف يمكن أن يقال بعدم مؤثّريته في حقّه كيف و لا يمكن أن يحصل التمليك بالنّسبة إلى شخص دون شخص فكونه خارجا عن الحكم إلى وقت البلوغ يقتضي خروجه مطلقا و إلّا لزم ما ذكرنا و بالجملة فكون فعله موضوعا لأحكام البالغين أمر صحيح في نفسه لكن المقام ليس كذلك، فتدبّر‌. [↑](#footnote-ref-5)
6. . کتاب المکاسب، ج3، ص415: و الحاصل: أنّه إذا تحقّق العقد، فمقتضى العموم على القول بالكشف، المبنيّ على كون ما يجب الوفاء به هو العقد من دون ضميمة شي‌ءٍ شرطاً أو شطراً-: حرمة نقضه على الأصيل مطلقاً، فكلّ تصرّف يعدّ نقضاً لعقد المبادلة بمعنى عدم اجتماعه مع صحّة العقد فهو غير جائز. [↑](#footnote-ref-6)
7. . حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديثة)، ج‌2، ص15: حاصله: أنّ عقد الصبي و لو لم يكن سببا فعلا لوجوب الوفاء به بعد البلوغ، كما هو المفروض في الجواب الثاني، بل سببا لوجوب الوفاء بعد البلوغ، بلا سببية فعليّة للوجوب التعليقي، لكنه ليس للطرف الآخر نقض العقد و نكثه، لأنّ العقد موضوع تام لوجوب الوفاء به، و إن لم يؤثر فعلا في الملكية، كما في العقد بين الفضول و الأصيل، فإنّ الفضول حيث إنّه غير مالك لا يجب عليه الوفاء بعقده مع الأصيل، بخلاف الأصيل فإنّه يجب عليه الوفاء بعقده، و يحرم عليه نقض العقد إلى أن يردّ المالك أو يجيز، مع أنّه لا شبهة في أنّ عقد الفضول لا يؤثر في الملكية فعلا. [↑](#footnote-ref-7)
8. . مصباح الفقاهة، ج3، ص250-251: و التحقيق في الجواب أن يقال: إن حديث رفع القلم عن الصبي إنما يدل على رفع الأحكام الإلزامية المتوجهة إلى الصبيان كتوجهها الى غيرهم، فان هذا هو الموافق للامتنان، و من الواضح أن مجرد إجراء الصيغة ليس من‌ الأحكام الإلزامية، و لا موضوعا لها لكي يرتفع بحديث الرفع، و إنما الموضوع لها هو نفس المعاملة التي أوجدها المتعاملان، و إذن فما هو موضوع للاحكام الإلزامية لم يصدر من الصبي لكي يشمله حديث الرفع، و ما هو صادر منه ليس بموضوع لها. و هذا ظاهر. و على الجملة: أن ارتفاع قلم التكليف عن الصبي لا ينافي الالتزام بصحة العقود و الإيقاعات الصادرة منه، بل إن رفع القلم عن الصبي لا يدل على أزيد من رفع إلزامه بشخصه ما دام صبيا، فهو لا يدل على رفع إلزام البالغين بفعله أو على إلزامه بفعله بعد بلوغه، كما هو الحال في جنابته، أو في إتلاف مال غيره و الى هذا أشار المصنف في ثالث أجوبته. [↑](#footnote-ref-8)
9. . إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، ج‌2، ص210: و أورد ثالثا انه مع فرض كون المرفوع عنه جميع الأحكام التكليفية و الوضعية فمقتضاه عدم صحة عقد الصبي فيما إذا كان الصبي أحد طرفي العقد و اما إذا كان إنشائه العقد بالوكالة كما إذا وكله الزوجان في إجراء عقد الزواج بينهما أو إجراء عقد البيع بين ماليهما فلا دلالة لحديث رفع القلم على بطلان عقده بمعنى كونه مسلوب العبارة فإنه ليس على الصبي في مورد الوكالة حكم كان عقده صحيحا أم فاسدا و نظير وكالته إجرائه العقد فضولا مع اجازة المالك. [↑](#footnote-ref-9)
10. . حاشية المكاسب (للآخوند)، ص46: انّ رفع القلم عنه مطلقاً، وضعاً و تكليفاً، لا يقتضي رفع القلم عن غيره بسبب فعله إذا كان باذنه، ففعله انّما لا يكتب بما هو مضاف اليه، لا بما هو مضاف الى الغير و قد صدر باذنه. [↑](#footnote-ref-10)
11. . مصباح الفقاهة، ج3، ص250: أن العقوبة و المؤاخذة -كالمثوبة و الأجرة- من الأمور التي لا صلة لها بعالم الجعل بوجه، بل هي مترتبة على الجعل ترتب الأثر على ذي الأثر و عليه فلا معنى لتعلق الرفع بما لم يتعلق به الجعل. [↑](#footnote-ref-11)
12. . مصباح المنهاج-کتاب التجارة (سید محمدسعید حکیم)، ج2، ص137. [↑](#footnote-ref-12)
13. . نهج الفقاهة (مرحوم حکیم)، ص181: فيه انّ القلم جرياً و رفعاً لا يختص بالمجعولات الشرعية، و قد اشتهر في النصوص التعبير بكتابة الحسنات و السيئات، بل رواية ابن سنان الواردة في المقام قد تضمنت أنه إذا بلغ كتبت عليه السيئات و كتبت له الحسنات. و هذا هو الظاهر في المقام و لو سلم كون موضوعا رفع القلم هو الحكم فالظاهر منه خصوص الحكم الذي يكون وضعه ثقلا عليه و لا يشمل مثل ما نحن فيه. [↑](#footnote-ref-13)
14. . وسائل الشیعة، ج19، باب 44 ازابواب کتاب الوصایا، ص363، حدیث 8: «إِذَا أَتَتْ عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً **كُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَاتُ** وَ **كُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ** وَ جَازَ أَمْرُهُ». [↑](#footnote-ref-14)
15. . إرشاد الطالب، ج2، ص210-211: ظاهر الحديث رفع الأحكام و التكاليف بقرينة رفع القلم‌

عن المجنون و النائم فإنه لا يمكن الالتزام بأن أحكام الشريعة و تكاليفها مجعولة بنحو تعم المجانين و أنه يكون المرفوع عن المجنون خصوص قلم المؤاخذة. [↑](#footnote-ref-15)
16. . مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج‌3، ص251: و لكنه يناقض ما قد بنى عليه في أصوله من أن الأحكام الوضعية منتزعة من الأحكام التكليفية، و إذا فرضنا انتفاء الحكم التكليفي عن الصبي فلا منشأ -هنا- لانتزاع الحكم الوضعي. [↑](#footnote-ref-16)